وقتیکه باغ
اسیرِ علف های هرزه است

وقتی صدای اب
رویای گمشده ی ذهن سبزه است

وقتیکه شاخه به تبعیض تن دهد
وقتیکه سهمِ پیچکِ وحشی بدستِ خار
تاراج میشود
اینجا بهار نیست

،،،،

وقتیکه بید
دسته سازِ تبر های خسته است

وقتیکه بازوانِ سپیدارِ نوجوان
از چارسو به رشته ی تقدیر بسته است
اینجا بهار نیست

،،،،

وقتی شگوفه ها
بر استانِ منبرِ توفان رکوع کند

وقتی غرورِ باغ
بر مسندِ ذکاوتِ شیطان خضوع کند
اینجا بهار نیست

،،،،

وقتیکه کاج
شاهدِ قتلِ صنوبر است

وقتی خدا ز تخته ی شطرنج اسمان
با احتیاط ناظرِ ګلهای پر پر است
اینجا بهار نیست

،،،،

وقتیکه باد
بکارتِ دوشیزگانِ باغ را
در ازدحامِ کوچه ی شهوتگران پیر
لیلام میکند

وقتی شعارِ عدل
با خون گرمِ قناری به ذهن باغ
تصویر میشود
اینجا بهار نیست

،،،،

وقتیکه سوره های نجابت بگوشِ سرو
از امتدادِ حنجره ی جغد های کور

تفسیر میشود

وقتی زمین زمرګِ شب پره ها سیر میشود
وقتی زمان بدوشِ حادثه ها پیر میشود
اینجا بهار کو؟
رحی